

تعاون، سال بیستم، شماره ۲۰۶ و ۲۰۷، شهریور و مهر ۱۳۸۸

تجربیات جهانی در زمینه نقش تعاونیها در کاهش فقر و اشتغال‌زایی

دکتر بهاء‌الدین نجفی^۱

چکیده

با توجه به اهمیت کاهش فقر و بیکاری در فرایند توسعه، شرکتهای تعاونی در کشورهای مختلف به عنوان یکی از عوامل مؤثر در افزایش رفاه و کاهش بیکاری مطرح بوده‌اند. در این مقاله تجربیات کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه منتخب در زمینه نقش تعاونیها در کاهش فقر و اشتغال‌زایی بررسی شده است. تجربیات کشورهای توسعه‌یافته نشان می‌دهد که در بیشتر این کشورها شرکتهای تعاونی با جمع‌آوری سرمایه اندک گروههای کم‌درآمد و با بهره‌گیری از مشارکت اعضا توانسته‌اند به موازات بخش خصوصی، بنگاههای اقتصادی قدرتمندی تأسیس کنند و در ایجاد تعادل درآمدی و افزایش اشتغال نقش داشته باشند. در میان ممالک در حال توسعه، کشورهای هند، پاکستان و بنگلادش - که با فقر گسترده دست به گریبان بوده‌اند- با ایجاد شرکتهای تعاونی کشاورزی به موفقیت‌های چشمگیری به‌ویژه در زمینه افزایش سهم زنان در تولیدات کشاورزی و درآمدزایی، دست یافته‌اند. در کل، نتایج بررسی تجربیات کشورهای مختلف نشان می‌دهد که در برنامه‌ریزی برای مقابله با فقر و اشتغال‌زایی، ایجاد تعاونیها به تنهایی نمی‌تواند مؤثر باشد مگر با در نظر

e-mail: banajfi@gmail.com

۱. استاد اقتصاد کشاورزی دانشگاه آزاد اسلامی مرودشت

گرفتن شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، جلب اعتماد اعضا و مدیریت توانمند از طریق جذب نیروهای کارآمد.

کلیدواژه‌ها:

فقر، اشتغال، شرکتهای تعاونی، تجربیات

مقدمه

در مراحل رشد و توسعه یافتگی هر کشور، کاهش فقر، افزایش تعادل درآمدی و رفاه جامعه و همچنین کاهش نرخ بیکاری از شاخصهای مهمی می‌باشند که بهبود آنها نشانه موفقیت بیشتر در اجرای برنامه‌های توسعه می‌باشد. شرکتهای تعاونی یکی از مهمترین تشکلهای غیردولتی هستند که موفقیت و مزیت آنها در برنامه‌های کاهش فقر به واسطه خودیاری اعضا و امکانات ویژه و مزیت‌های خاص این تشکلهای در کاهش فقر تحقق می‌یابد (Birchall, 1996). بنابراین، تعاونیها با مشارکت اعضای خود می‌توانند یاری‌رسان دولت به ویژه در امر کاهش فقر، ایجاد خوداشتغالی و افزایش اشتغال‌زایی در جوامع باشند.

وجه تمایز تعاونیها نسبت به سایر سازمانهای تجاری در حساسیت اعضای آنها برای مشارکت در فعالیت مورد نظر تعاونی است. در تعاونیها یک گروه همسو به دنبال افزایش درآمد و سود می‌باشند و این فعالیت گروهی می‌تواند باعث پیشرفت چشمگیر تعاونی در زمینه فعالیت خود گردد. از طرف دیگر چون سود تعاونی عاید تمامی اعضا می‌گردد، کنترل ویژه اعضا بر فعالیتهای اقتصادی تعاونی، امکان هرگونه سوء استفاده و تخلف این تعاونیها را منتفی می‌کند و باعث می‌گردد که سود تعاونی به صورت عادلانه میان اعضا تقسیم شود و در نتیجه اعضا مشارکت کامل در تولید و فعالیت مورد نظر تعاونی داشته باشند و در این حالت افزایش درآمد و رفاه اعضا دور از ذهن نخواهد بود.

یکی از مهمترین عوامل موفقیت تعاونیها (که مشخصه غالب تعاونیهای موفق است)، استفاده از مدیران متخصص و با تجربه می‌باشد؛ زیرا برنامه‌ریزی دقیق و کنترل و نظارت بر

اجرای صحیح برنامه‌ها، عاملی اساسی در تحقق اهداف تعاونیها در زمینه کاهش فقر اعضا می‌باشد. از دیگر عوامل، افزایش سرمایه‌گذاری در امکانات و زیرساختارها می‌باشد، زیرا علاوه بر قدرت بخشیدن به تعاونیها برای حضور در صحنه فعالیتهای اقتصادی، می‌تواند مشوقی برای گرایش اعضای جدید به تعاونی باشد. نتیجه نهایی اینکه توجه به تعاونیها و توسعه آنها به عنوان اصلی‌ترین برنامه کاهش فقر در کشورها می‌تواند مدنظر سیاستگذاران باشد. در این راستا تجهیز سرمایه‌های اندک قشر کم‌درآمد جامعه به همراه کمکهای دولتی برای سرمایه‌گذاری‌های بزرگ اقتصادی یک فرض اساسی برای کاهش فقر توسط تعاونیها می‌باشد.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که برنامه تعاونیها باید بر چه محورهایی استوار باشد تا آنها بتوانند هماهنگ با اهدافشان در کاهش فقر تأثیرگذار باشند. اولین موردی که باید در برنامه‌ریزی تعاونیها در نظر گرفته شود، توجه به شرایط ویژه هر منطقه می‌باشد. در نظر گرفتن شرایط اقتصادی و اجتماعی و مذهبی هر ناحیه تعاونیها را قادر می‌سازد برنامه‌ریزی موفق‌تری برای خود داشته باشند. دوم اینکه تعاونیها باید مشوقهای خاصی برای گرایش و مشارکت اعضا داشته باشند. در اکثر کشورهای کم‌درآمد قشر محروم و فقیر جامعه گرایش بیشتری به تعاونیها دارند. اما به منظور توفیق تعاونیها در برنامه‌های کاهنده فقر، ایجاد مشوقهای اجتماعی در کنار مشوقهای درآمدی برای گرایش اعضای کم‌درآمد به سمت تعاونیها اهمیت خاصی دارد. سوم اینکه توسعه منابع انسانی از طریق استفاده از نیروهای متخصص سبب توسعه امکانات تعاونیها و نهایتاً درآمدزایی مناسب برای اعضا و یا به عبارتی کاهش فقر می‌شود.

بنابراین به خوبی ملاحظه می‌گردد که شرکتهای تعاونی باید در قالب یک نهضت جهانی در زمینه کاهش فقر تلاش نمایند و قوانین اصلی آنها برای کاهش فقر برنامه‌ریزی شده باشد، زیرا گروههای فقیر می‌توانند اصلی‌ترین گروههای تشکیل دهنده تعاونیها باشند. تاریخچه تعاونیها نیز نشاندهنده تواناییهای آنها برای افزایش درآمد اعضای خود و کاهش ریسک فعالیتهای اقتصادی است. همچنین به موازات رشد تعاونیها، آنان می‌توانند بر سیاستهای دولت

اثرگذار باشند. از این قبیل تعاونیها می‌توان به تعاونیهای کشاورزی و کارگری در برخی کشورها اشاره نمود که نقش مهمی در تعیین سیاستهای دولت دارند.

نقش تعاونیها در کاهش فقر و افزایش اشتغال

پینسکی (Pinsky, 2001) برنامه‌های مورد استفاده تعاونیها برای کاهش فقر را بررسی نموده است. وی بیان می‌نماید که قبل از جنگ جهانی دوم، دولتها و گروه اندک سرمایه‌دار خصوصی شرکای اصلی بازار بودند و معاملات اقتصادی بیشتر در اختیار آنها بود. بخش خصوصی با توجه به قدرت و نفوذ سیاسی‌اش، تحرک بیشتری در بازار اقتصادی داشت و بیشترین سود اقتصادی بازارها را نیز کسب کرد. در این زمان بخش تعاونی - که شامل گروههای کم درآمد بود- کمتر توانست قدرت مانور در بازار اقتصادی پیدا نماید. بعد از جنگ جهانی دوم، در کشورهای آلمان غربی و ژاپن تعاونیهای مصرف شروع پر قدرتی داشتند و با توجه به رشد سریع خود در یک سیستم توزیع مناسب نیازمندیها برای تمام مردم به ویژه قشر کم درآمد، در مدت کوتاهی توانستند بخشی از مردم فقیر را از وضعیت بد رفاهی خارج نمایند. این حضور پر قدرت زمینه‌ساز فعالیت بیشتر تعاونیها و الگوبرداری از تعاونیهای موفق برای کاهش فقر در جوامع گردید.

تعاونیهای کشاورزی در این دوران با وابستگی بیشتر به دولتها در اکثر کشورها شروع به فعالیت نمودند. وابستگی بیشتر این تعاونیها به دولت یک نیاز اساسی برای توسعه و پیشرفت این تعاونیها بود؛ زیرا در اکثر این کشورها کشاورزان کم‌درآمد که امکان سرمایه‌گذاری نداشتند، اصلی‌ترین گروههای تعاونی کشاورزی را تشکیل می‌دادند و همچنین اعتماد کشاورزان به تعاونیهای وابسته به دولت بسیار بیشتر بود. در کشورهای ایالت متحده، ژاپن، کره، هند و فرانسه این تعاونیها با سرعت بیشتر شروع به رشد نمودند و در پایه‌ریزی اهداف خود موفقتر عمل کردند. در این کشورها عملکرد مناسب تعاونیهای کشاورزی باعث نفوذ و گسترش آنها به اکثر کشورهای کوچک و کم‌درآمد گردید، زیرا بخش کشاورزی یک بخش محوری در اقتصاد کشورها محسوب می‌گردید و کشاورزان فقیر نیز قشر عظیمی از

کم درآمدهای جوامع را تشکیل می‌دادند. بنابراین، تعاونیهای کشاورزی به خوبی می‌توانستند جایگزین مناسبی برای قدرت انحصاری بخشهای خصوصی باشند و از طریق تقسیم سود عادلانه تولیدات کشاورزی میان کشاورزان، خروج آنها از چرخه فقر امکان پذیر می‌گردید.

در برخی از کشورهای توسعه یافته تنوع بخشیدن به فعالیتهای تعاونیها و سپردن بخشهای مختلف اقتصادی به آنها باعث گردید که تعاونیها یک بخش اساسی حامی برنامه‌های دولت باشند؛ برای مثال در کشور اسپانیا تعاونیها توانستند در ایجاد بیش از ۶۰۰۰۰ شغل اصلی، حمایت کننده دولت در کاهش نرخ بیکاری باشند. در کشور ایالات متحده سیستمهای جدید فعالیت تعاونیها به ویژه در بخش کشاورزی، با هدف اصلی کاهش فقر، برنامه‌ریزی می‌گردید. این حرکت هماهنگ و برنامه‌ریزی شده توسط تعاونیها در کشورهای توسعه یافته باعث گردید که تعاونیهای کوچک تازه تأسیس با مدیریت قوی بتوانند به عنوان یک بخش پر قدرت در زمینه اشتغال‌زایی و کاهش فقر، حامی دولتها باشند. مشارکت این تعاونیها در جنبه‌های مختلف مصرفی، تأمین سرمایه، ارتقای سطح بهداشت و آموزش خانوارها باعث افزایش رفاه اجتماعی در این کشورها گردید.

در یک دوره نسبتاً بلندمدت از بعد از جنگ جهانی دوم تا اواسط دهه ۸۰، تعاونیها در اکثر کشورها به بخش فعال مهمی در اقتصاد تبدیل شدند. در این دوران تعاونیها نقشی اساسی در هدایت کشور از نظام سرمایه‌داری به سمت یک رفاه عمومی ایفا نمودند. در اواسط دهه ۸۰ به بعد، تعاونیها اکثراً برنامه‌های هدفمند برای اشتغال‌زایی و کاهش فقر داشتند و با توجه به قدرت مناسبی که پیدا کرده بودند، در برنامه‌ریزی برای اعضای خود در زمینه افزایش درآمد، تهیه سرمایه، بالا بردن سطح رفاه عمومی اعضای بسیار پر قدرت عمل نمودند.

تجرباتی از کشورهای توسعه یافته در زمینه مشارکت تعاونیها در کاهش فقر و افزایش

اشتغال

تکامل اقتصاد بازار در کشورهای توسعه یافته تدریجی و دو مرحله‌ای بوده است؛ در مرحله اول تکامل اقتصاد بازار، بیشتر گرایش به سمت بخشهای خاصی مانند صنعت بود و

تعاونیها به فعالیت پر قدرت در گرایشهای مختلف و افزایش فعالیت اقتصادی در عرصه بازار پرداختند. در این مرحله، تشویق و افزایش گرایش افراد کم درآمد و یا متوسط جامعه به سمت تعاونیها یک برنامه اساسی برای تعاونیها بود. در نتیجه تعاونیها به ابزاری برای افزایش درآمد اعضا جهت مقابله با بخش پر قدرت خصوصی - که از یک سیستم انحصاری در کسب درآمد برخوردار بودند - تبدیل گردیدند. در واقع در این دوران بیشتر، پایه ریزی تعاونیها و پذیرش آنها توسط جامعه مد نظر بود تا بعدها بتوانند جایگاهی خاص در اقتصاد کشور و فعالیتهای تولیدی پیدا نمایند.

در مرحله دوم تکامل اقتصاد بازار، که با توسعه موازی بخشهای مختلف همراه بود، رشد اقتصاد جهانی در تهیه مواد اولیه و غذایی به همراه افزایش دستمزدها، دیدگاه جدیدی را در تعاونیها برای توسعه فعالیت خود همراستای رشد اقتصاد جهانی ایجاد نمود. از این رو آنها نیاز به یک برنامه ریزی چند جانبه برای حمایت از اعضا و یافتن قدرت کافی در اقتصاد رو به رشد را احساس نمودند. نیاز به حمایت از اعضا در تمامی سطوح زندگی مانند بهبود بهداشت و آموزش برای بالا بردن سطح رفاه اعضا الزامی بود. بنابراین در مرحله دوم توسعه تعاونیها یک حرکت هماهنگ و همه جانبه برای ارتقای تمامی مراحل کاری، درآمدی، آموزشی، بهداشتی و رفاه اجتماعی اعضای تعاونیها صورت پذیرفت و بدین ترتیب تعاونیها به الگوی مناسبی برای کاهش فقر و افزایش رفاه اجتماعی در کشورها شناخته شدند (Lawson, 2000).

مک فایل (Mcphail, 2003) برنامه های دهساله (۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰) توسعه تعاونیها را در ایالت کلرادو بررسی نمود. نتایج نشان می دهد که در طول این دوره در منطقه کلرادو تعاونیها رشد و توسعه مناسبی داشتند و در افزایش درآمد اعضا و اشتغالزایی نیز بسیار موفق عمل کردند. در طول این دوره تعداد اعضا حدوداً سه برابر شده و سود سرانه آنها نیز حدود ۱/۶ درصد افزایش داشته است. همچنین اشتغالزایی تعاونیها نیز ۴/۵ درصد رشد نموده است. در بخش کشاورزی تعاونیها حدود ۴/۴ درصد افزایش در اشتغالزایی ایجاد کرده و سالانه رشد اقتصادی ۱۵/۴ میلیون دلاری داشته اند. تعاونیهای کشاورزی همچنین درآمد سالانه اعضا را در

مقایسه با غیرعضوها ۲/۱۹ درصد افزایش داده‌اند. بنابراین باید گفت که تعاونیهای ایالت کلرادو در دهه ۱۹۹۰ در افزایش رفاه اعضای خود و ایجاد فرصتهای شغلی عملکرد مناسبی داشته‌اند که این امر باعث کاهش فاصله طبقاتی و افزایش توانایی فقرا گردیده است.

روند توسعه تعاونیها در کشورهای توسعه‌یافته و میزان تأثیر تعاونیهای کارگری برای خودیاری اعضا در اشتغالزایی کشور فنلاند به طور خاص، نشان می‌دهد بیشتر کشورهای توسعه‌یافته جهان در میان سالهای ۱۹۴۵ تا شوک نفتی ۱۹۷۰ تجربیاتی از یک دوره رشد با ثبات را داشته‌اند. در واقع بعد از یک دوره عدم اشتغالزایی مناسب در سالهای دهه ۱۹۳۰ میلادی، این کشورها با طی نمودن دوره رشد با ثبات سالهای بعد از ۱۹۴۰، در دهه ۱۹۸۰ دوباره به یک دوره بی‌ثباتی برخورد نمودند به طوری که در اوایل دهه ۱۹۹۰ بیشترین میزان بیکاری در کشورهای توسعه‌یافته مشاهده گردید. افزایش سطح عمومی دستمزدها به همراه نیازهای موجود برای هماهنگی با اقتصاد جهانی باعث بروز مشکلاتی در زمینه اشتغالزایی و افزایش بیکاری و عدم دستیابی به رفاه عمومی و تعادل درآمدی در برخی از کشورهای توسعه‌یافته گردید. در این مقطع زمانی تعاونیهای کارگری یکی از مهمترین مراحل فعالیت خود را برای حمایت از کارگران و پاسخگویی به ناهماهنگی درآمدی آنان انجام دادند.

فنلاند در طول دوره اوایل دهه نود میلادی تجربه عدم اشتغالزایی مناسب در کشور را داشته است. آثار جهانی‌سازی و اقتصاد جهانی و تضعیف جایگاه اقتصادی این کشور به نسبت کشورهای همسایه باعث گردید که سیاستهای اشتغال نتواند در این کشور چندان موفق باشد؛ در نتیجه، نرخ بیکاری از سه تا چهار درصد در اوایل دهه ۱۹۸۰ به ۲۰ درصد در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ رسید. بنابراین پس از یک دوره رفاه در کشور فنلاند همانند سایر کشورهای اسکاندیناوی، در دوره بعد از ۱۹۸۰ میلادی نیاز به خلق برخی نوآوریها در فنلاند ضروری به نظر رسید. لذا برای پاسخگویی به مشکلات اشتغالزایی در این کشور، توجه به سوی تعاونیها جلب گردید. تشکیل و تقویت تعداد زیادی از تعاونیها در این دوره پاسخگوی این نیاز بود. ایجاد بالغ بر ۱۲۳۰ تعاونی برای فعالیتهای اقتصادی گوناگون و متعاقب آن تحرک خودیاری

افراد برای ایجاد فرصت‌های شغلی، برخی از کمبودهای پدیدآمده در زمینه اشتغال‌زایی فنلاند را جبران نمود. این تعاونیها در زمینه ایجاد مشاغل جدید، فعالیتهای اقتصادی اشتغال‌زا و حمایت از اعضا و خانواده‌های آنها برنامه‌ریزی دقیق و مناسبی داشتند. بنابراین، بخشی از فشار ایجاد اشتغال توسط این تعاونیها از سمت دولت به سوی تعاونیها سوق پیدا نمود. هرچند تمرکز بیشتر تعاونیها بر اشتغال‌زایی بود، اما آنها خدمات رفاهی، اجتماعی، رایانه‌ای، حسابداری، اطلاع‌رسانی و مالی نیز برای اعضا خود انجام می‌دادند. در زمینه اشتغال‌زایی، در سال ۱۹۹۶ در حدود ۴۵۰۰ شغل تمام وقت و در سال ۲۰۰۱ در حدود ۴۱۰۰ شغل تمام وقت و ۴۴۰۰ شغل نیمه وقت توسط این تعاونیها ایجاد گردید. در واقع فنلاند به دنبال همان ایده‌های ایجاد شده در کشورهای توسعه‌یافته حرکت نمود که اهمیت ویژه‌ای برای تعاونیها در دوره‌ای قائل بودند که اشتغال‌زایی مناسب وجود نداشت و نیاز به ایجاد مشوقهای کاری و برنامه‌های دقیق جهت توسعه کارهای گروهی و خوداشتغالی الزامی بود. از این طریق بخش قابل توجهی از فشار موجود بر روی دولتها در زمینه اشتغال‌زایی و ایجاد درآمد برای گروههای بیکار متوجه تعاونیها شد. این توجه ویژه به تعاونیها نیز نتایج مثبت به همراه داشت به طوری که تعاونیهای فنلاند در ایجاد اشتغال، حمایت از اعضا و خانواده آنها و افزایش تعادل اجتماعی، رفاهی و درآمدی در جامعه نقش بسزایی ایفا نمودند (Pattiniemi, 1999).

اگوستین (Agustin, 2001) در مطالعه خود به بررسی مشارکت تعاونیها در فعالیتهای اقتصادی مورد نظر برای کشور اسپانیا پرداخت. وی در تحلیل خود به تولیدات داخلی اسپانیا و نقش تعاونیها در به دست آوردن نتایج مناسبتر از تولید گروهی و افزایش مزایای نسبی آن در ایجاد درآمد برای اعضا پرداخت. وی در این مطالعه اشاره می‌نماید که تفاوت‌های ویژه‌ای بین تولیدکنندگان بخش خصوصی و تعاونیها در ایجاد یک تعادل درآمدی و افزایش درآمد گروههای مختلف جامعه وجود دارد. همچنین در ایجاد اشتغال بین تعاونیها و بخشهای خصوصی که فعالیتهای موازی دارند، بخش خصوصی در حدود ۲۵ درصد اشتغال‌زایی تعاونیها را داشته است. مقایسه تعاونیها با بخش خصوصی نشان داده است که تعاونیها به لحاظ

مشوقهای موجود در مشارکت تمامی اعضا در تولید و از سویی از نظر میزان درآمد سرانه ایجاد شده برای اعضا، تفاوت معنیداری با بخش خصوصی داشته‌اند. نتایج این مطالعه همچنین نشان داد که تشکیل تعاونیها و جمع‌آوری و انباشت سرمایه‌های اندک گروههای کم‌درآمد و اعضا توانسته به ایجاد بخشهای اقتصادی و تولیدی قدرتمندی در مقابل بخش خصوصی که دارای سرمایه‌گذارانی با سرمایه‌های کلان بوده است، بینجامد. این امر نهایتاً افزایش تعادل درآمدی در جامعه را به همراه داشته است.

در کشورهای کانادا، ایالات متحده و دانمارک تعاونیهای کشاورزی توسط اکثر کشاورزان پذیرفته شده بودند و لذا این تعاونیها به یک بخش محوری در کشاورزی این کشورها و یک صادرکننده قوی تبدیل گردیدند. در کشورهای اروپایی نیز تعاونیهای روستایی در قالب مؤسسات اعتباری در تجهیز پس‌اندازها و تأمین مالی روستاییان عملکرد مناسبی داشتند. این تعاونیهای اعتباری در مناطق شهری نیز در قدرت بخشیدن به گروههای کوچک تجاری بسیار اهمیت داشتند. تعاونیهای مصرف و کارگری نیز در مرحله دوم رشد اقتصاد بازار در کشورهای توسعه‌یافته حضور موفق از خود نشان دادند به طوری که تأمین کالاها بر اساس ارزش واقعی آنها و همچنین حمایت از نیروهای کاری باعث افزایش رفاه در این جوامع گردید (Lawson, 2000).

تجرباتی از مشارکت تعاونیها در کاهش فقر و افزایش اشتغال در کشورهای در حال توسعه

اسمانی (Osmani, 2001) میزان موفقیت تعاونیهای دامداری و تولید شیر در کشور بنگلادش را در افزایش درآمد اعضای خود - که اکثراً گروههای کم‌درآمد کشاورزان را شامل می‌شد - بررسی کرد. یافته‌ها نشان داد که بخش کشاورزی در بنگلادش غالباً در برگیرنده کشاورزان خرده‌پاست که بیشتر آنان در زیر خط فقر قرار دارند؛ در واقع ریسک تولیدات آنها برای تأمین نیازهای خانوار زیاد بوده و غالباً نوسانهای درآمدی بسیار زیادی داشته‌اند. یکی از راههای مقابله با ریسک و افزایش درآمد این کشاورزان در کنار تولید

محصولات مختلف، ایجاد واحدهای کوچک تولید شیر و جمع‌آوری روزانه این محصول و دیگر فراورده‌های آن مانند ماست و پنیر بوده است. تأمین اعتبار اولیه برای خرید دام و همچنین خدمات‌رسانی و رسیدگی به وضعیت دامداریها از دیگر عوامل اصلی موفقیت فعالیت این واحدها به شمار آمده‌اند.

یکی از مهمترین مسائل در واحدهای کوچک تولید شیر به‌دست آوردن بازارهای مناسب فروش محصولات با توجه به حجم کم محصول تولیدی در واحدها و مشکلات ویژه حمل و نقل و هزینه‌های آن و فسادپذیری محصول می‌باشد؛ بنابراین، جمع‌آوری گسترده شیرهای تولیدی واحدهای کوچک و توزیع بموقع آن در مناطق مختلف روستایی و شهری اهمیت ویژه‌ای دارد. به همین منظور ضرورت ایجاد تعاونیها برای جلوگیری از ایجاد یک سیستم انحصار یک‌جانبه خرید حس گردید. در نتیجه، تعاونیهای تولید شیر در بنگلادش با هدف ایجاد یک سیستم مشارکتی هدایت‌شونده توسط تولیدکنندگان برای افزایش قدرت تولید و توزیع، به عنوان راه حلی برای کاهش فقر به وجود آمدند.

تعاونیهای دامداری در بنگلادش تقریباً الگوی ساده‌تری از تعاونیهای تولید شیر در هند بودند که در سالهای ۱۹۴۶ میلادی شروع به فعالیت کرده بودند. این تعاونیها در سالهای اولیه دهه ۱۹۷۰ با حمایت‌های دولتی و در سال ۱۹۸۰ نیز با وام ۵۰۰ میلیون دلاری بانک جهانی برای توسعه صنعت شیر فعالیت خود را ادامه دادند. در این تعاونیها سعی گردید که همانند تعاونیها در کشورهای توسعه‌یافته، به افزایش قدرت تجاری و نقش مدیریتی مستقل در بازاریابی محصولات تولیدی برای افزایش درآمد اعضا توجه کامل گردد. در مدت زمان کوتاهی، این تعاونیها به موفقیت‌های چشمگیری در زمینه عضوگیری و افزایش درآمد و کاهش هزینه‌ها و در نتیجه کاهش سطح فقر در جوامع روستایی دست یافتند.

فعالیت این تعاونیها بسیار وسیع بوده به طوری که ۹ میلیون خانوار روستایی را تحت پوشش گرفتند. تولید روزانه سی میلیون لیتر شیر و ایجاد درآمد سرانه ۹۰ دلاری برای هر خانوار کشاورز از جمله موفقیت‌های این تعاونیها بوده است. بیش از ۶۵ درصد از تولیدات شیری

در این تعاونیها مربوط به کشاورزان کوچک و متوسط بوده که تعاونیها را راه حلی برای کمک به خود برای رهایی از فقر یافتند. این تعاونیها در پاسخگویی به نیاز درآمدی اعضا نیز بسیار موفق عمل کرده‌اند. این الگو در کشورهای کوچک دیگر مانند نپال نیز ایجاد گردید و توسعه زیادی یافت و به عنوان یک ضرورت مورد توجه کشورهای قرار گرفت که دارای گروههای کم درآمد بسیار (به ویژه در روستاها) بودند.

گوهر (Goheer, 1999) مطالعه‌ای در زمینه «مؤسسات اعتباری خرد» به عنوان راه حلی برای کاهش فقر و مشارکت زنان در اقتصاد خانوار برای مناطق روستایی پاکستان انجام داد. تجزیه و تحلیل‌های محقق در زمینه مؤسسات مالی رسمی نشان داد که امکان تأمین اعتبار بخش کشاورزی توسط دولت به تنهایی میسر نیست. این عامل به همراه عدم تشخیص مناسب گروههای هدف برای پرداخت اعتبار ارزان قیمت به کشاورزان باعث ناکامی برنامه‌های پرداخت اعتبارات به کشاورزان خرده‌پا و کم درآمد و گسترش فقر شد در حالی که رشد اقتصادی پاکستان در حدود ۵ درصد در سه دهه قبل از سال ۱۹۹۵ بود. این موضوع نشان می‌دهد که رشد اقتصادی در پاکستان ظرفیت لازم برای کاهش فقر را به طور کامل نداشته ولی می‌تواند عامل بازدارنده‌ای برای کاهش فقر در این کشور باشد.

یکی از مسائل اصلی برای رشد اقتصادی و کاهش فقر در کشورهایمانند پاکستان، که نرخهای رشد GDP به نسبت بالایی در میان کشورهای جنوب آسیا در بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ داشته‌اند، وجود اعتبارات خرد و مؤسسات اعتباری خرد به عنوان حامی بخش رسمی در رفع نیازهای سرمایه‌ای به ویژه برای افراد فقیر و کم درآمد و صنایع کوچک بوده است. رشد مؤسسات غیروابسته به دولت در پرداخت اعتبار در سالهای اخیر باعث گردیده است بیشترین سهم در پرداخت وام و رفع نیاز سرمایه‌ای جمعیت کم درآمد پاکستان بر عهده مؤسسات مالی خرد قرار گیرد و در نتیجه بخش غیررسمی نیز در نرخ بهره خود متعادلتر عمل نماید. جدول ۱ میزان پرداخت اعتبار توسط زیربخش‌های مختلف اعتباری در پاکستان را بر اساس درآمد افراد وام گیرنده نشان می‌دهد.

جدول ۱. پرداخت اعتبار توسط زیربخش های اعتباری در پاکستان بر اساس درآمد افراد وام

گیرنده در سال ۱۹۹۵

تقسیم بندی درآمدی وام گیرندگان	بخش رسمی	خویشاوندان	مؤسسات اعتباری خرد و بخش غیررسمی
خیلی پایین و پایین	۱۶/۴	۱۶/۸	۶۶/۸
متوسط	۳۵/۴۴	۲۹/۶۲	۳۴/۵۹
بالا	۵۸/۳۶	۲۰/۱۰	۲۱/۵۴

بر پایه جدول ۱ می توان گفت افزایش پرداخت اعتبار توسط مؤسسات اعتباری خرد به افراد کم درآمد و بسیار کم درآمد باعث افزایش سطح سرمایه ای بخش عظیمی از این گروهها به ویژه در روستاها، گردیده است. این عامل در عین حمایت از رشد اقتصادی مثبت پاکستان، باعث کاهش افراد زیر خط فقر در طول سالهای اخیر (۱۹۷۰-۱۹۹۵) شده است (جدول ۲). لذا می توان گفت در طول سالهای ۱۹۷۰-۱۹۹۵ این کاهش، بیشتر به برنامه های حمایتی بخشهای اعتباری غیردولتی از قشرهای کم درآمد جامعه به ویژه در مناطق روستایی مربوط بوده و پرداخت اعتبارات ارزان دولتی نتوانسته است به نتایج مطلوب خود دست یابد و نهایتاً اینکه رشد تعاونیهای اعتباری و مؤسسات مالی غیر دولتی یا نیمه دولتی در پرداخت اعتبار به کشاورزان کم درآمد و کاهش فقر بسیار چشمگیرتر بوده است.

جدول ۲. درصد افراد زیر خط فقر در طول دوره ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۵ در پاکستان

سال	۱۹۷۰	۱۹۷۵	۱۹۸۰	۱۹۸۵	۱۹۹۰	۱۹۹۵
درصد افراد زیر خط فقر	۴۴	۳۶	۴۰	۲۸	۲۰	۲۶

در این باره باید افزود که ۵ درصد کشاورزان فقیر آفریقا و ۱۵ درصد کشاورزان کم درآمد آسیا و آمریکای لاتین به اعتبارات رسمی و ارزان قیمت دسترسی داشته اند. در کشور پاکستان نیز حدود ۱۶/۴ درصد کشاورزان کم درآمد نتوانسته اند از طریق اعتبارات ارزان دولتی به رفع نیاز سرمایه ای خود بپردازند، در حالی که بیش از ۵۰ درصد از طریق مؤسسات مالی خرد و بخش غیررسمی، سرمایه مورد نیاز خویش را به دست آورده اند. بنابراین توجه به

اعتبارات خرد برای کمک سرمایه‌ای به کشاورزان کم‌درآمد از یک سو و تعدیل در نرخ بهره بخش غیررسمی از سوی دیگر یک نیاز اساسی برای کاهش فقر در جوامع روستایی کشورهای در حال توسعه محسوب می‌گردد.

شریستا و مونکنر (Shrestha and Munkner, 1999) افزایش قدرت و توسعه تعاونیهای مدرن در کشور نپال را مطالعه کردند. به همین منظور به بررسی بهره‌برداران زمینهای مشاع و مراتع و جنگلها پرداخته و مشخص شد با توجه به درآمد پایین گروههای بهره‌بردار، تعاونیهای فعال در این زمینه‌ها نقش اساسی و محوری در حفاظت از اراضی مشاع و منابع طبیعی و ایجاد یک درآمد ثابت و منظم برای بهره‌برداران کم درآمد دارند. با توجه به اینکه در بیشتر کشورهای کمتر توسعه یافته و فقیر دنیا جوامع محلی استفاده کننده اصلی از منابع طبیعی و اراضی مشاع هستند ولی برقراری یک سیستم پیشرفته خصوصی سازی برای استفاده بهینه از منابع طبیعی و افزایش پایداری آن مطرح می‌باشد، تعاونیها می‌توانند در نقش یک سیستم بینایی در جوامع کم‌درآمد در استفاده از منابع و حفظ پایدار آنها عمل نمایند. در کشور نپال زمینهای ملکی بسیار محدود است و کشاورزان کم درآمد و کوچک دسترسی محدودی به زمینهای زراعی دارند به طوری که ۶۰ درصد از آنها تنها ۲۰ درصد از زمینهای زراعی را در اختیار دارند و ۱۰ درصد نیز فاقد زمین می‌باشند؛ لذا تشویق این گروهها به فعالیتهای جنبی و همچنین افزایش کارایی روستاییان فقیر از جمله وظایف سازمانهای محلی در نپال می‌باشد. این سازمانهای غیردولتی روستایی - که بیشتر به صورت تعاونی اداره می‌گردند - باید در تصمیم‌گیری و تهیه و تنظیم برنامه‌های صحیح در زمینه افزایش سطح کمی و کیفی زندگی کشاورزان خرده‌پا بکوشند، به گونه‌ای که یکی از مسائل این سازمانها واگذاری اراضی مشاع به گروههای بهره‌بردار به ویژه کشاورزان خرده‌پاست. به همین منظور گروههای تعاونی کوچکتر در زیرمجموعه سازمانهای تصمیم‌گیرنده روستاها ایجاد گردیده‌اند که این تعاونیها اغلب متشکل از گروههای کم‌درآمد و خانوارهای فقیر روستایی بدون زمین زراعی و یا دارای زمین محدود هستند. قوانین خاصی نیز در تعاونیهای بهره‌بردار برای حفاظت و استفاده مناسب از اراضی به همراه درآمدزایی برای اعضا ایجاد شده است. در سال ۱۹۹۷ نزدیک به

۶۰۰۰ گروه بهره‌برداری ۴۵۰ هزار هکتار از اراضی مشاع را در اختیار داشتند. این گروه‌ها در قالب تشکلهای تعاونی، وظیفه حفاظت و بهره‌برداری از این اراضی را بر عهده گرفتند. در این باره نتایج رضایت بخش بوده به طوری که اهداف پایداری منابع تحت پوشش گروههای تعاونی بسیار بالاتر از برنامه‌های موجود دنبال گردیده است. از سوی دیگر حمایت این تعاونیها از ۲۵ درصد خانوارهای روستایی باعث فاصله گرفتن این خانوارها از خط فقر و حرکت جوامع روستایی به سمت افزایش رفاه و تعادل درآمدی گردیده است.

مالیک و مشتاق (Malik & Mushtug, 1990) اختلافات موجود در دسترسی به بازار اعتبارات روستایی پاکستان را بررسی کردند و دسترسی نامناسب کشاورزان خرده‌پا به اعتبارات رسمی را عاملی در جهت افزایش گروههای فقیر دانستند. آنها با توجه به نتایج مربوط به کارا بودن کشاورزان خرده‌پا در استفاده از سرمایه تأمین سرمایه، از طریق بخشهای غیردولتی نظیر تعاونیهای اعتباری را برای افزایش درآمد و کاهش فقر در جوامع روستایی پاکستان ضروری ذکر کردند. این محققان بیان نمودند که در صورت برگزاری کلاسهای ترویجی و تأمین سرمایه برای کشاورزان خرده‌پا می‌توان به افزایش تولیدات و رونق اقتصادی بخش کشاورزی بسیار امیدوار بود.

تجرباتی از کشور هند در مشارکت تعاونیها برای کاهش فقر و اشتغال‌زایی

کچینی و اسکوت (Cecchini & Scott, 2003) به بررسی تأثیر اطلاع‌رسانی و شناساندن فناوری کاربردی نوین در کاهش فقر در مناطق روستایی هند پرداختند و نتیجه گرفتند که فناوری نوین اگر با شرایط محلی و بومی هر ناحیه سازگار باشد و تغییرات لازم برای ایجاد این سازگاری را پیدا نماید می‌تواند باعث افزایش درآمد در مناطق روستایی گردد. در نتیجه افزایش درآمد روستاییان نیز می‌توان انتظار داشت که تقاضا برای امکانات رفاهی، آموزشی و بهداشتی و ... در روستاها افزایش یابد و کشاورزان هزینه بیشتری برای این امکانات رفاهی صرف نمایند. همچنین افزایش درآمدی می‌تواند باعث افزایش سرمایه‌گذاری جدید و پس‌انداز گردد که این عوامل خود در رشد درآمدی روستاییان تأثیر گذار می‌باشند.

این محققان بیان می‌نمایند که تعاونیهای کشاورزی و روستایی می‌توانند یکی از اصلی‌ترین عوامل ترویج فناوری در مناطق روستایی باشند. یکی از مهمترین وظایف تعاونیها در این زمینه تأمین سرمایه مورد نیاز کشاورزان می‌باشد؛ زیرا که اکثر کشاورزان کم‌درآمد بوده و امکان تهیه فناوریهای جدید را ندارند. همچنین نظارت بر اجرای فناوری و تطابق آن با شرایط خاص منطقه نیز می‌تواند در پذیرش و حصول نتایج مناسب از کاربرد فناوری تأثیرگذار باشد.

یکی دیگر از مهمترین عوامل موفقیت تعاونیها در پذیرش فناوری در مناطق روستایی، یکپارچه‌سازی اراضی کوچک کشاورزان به منظور ترغیب سرمایه‌گذاری برای استفاده از فناوری و افزایش درآمدی می‌باشد. به هر حال اگر ورود فناوری با افزایش درآمد کشاورزان همراه نباشد نمی‌توان انتظار افزایش رفاه خانوار روستایی و کاهش فقر آنان را داشت. بنابراین، تعاونیهای کشاورزی می‌توانند در حکم یک عامل تأثیرگذار در جمع‌آوری محصولات تولیدی و با حضوری پر قدرت در بازاریابی و بازاریابی و بازاریابی محصولات کشاورزی، سبب افزایش درآمد اعضای خود گردند. در یک نگاه کلی تعاونیها را می‌توان یک پایگاه مهم و اساسی در مناطق روستایی و کشاورزی برای ایجاد نوآوری و کاربرد فناوری و نهایتاً افزایش درآمد کشاورزان و خانوار روستایی دانست. تعاونیها از این طریق به صورت مستقیم بر توسعه رفاه در مناطق روستایی و کاهش فقر در این جوامع تأثیرگذار می‌باشند.

دونا و چینهوی (Donna & Chinhui, 2001) با استفاده از یک سری داده‌های مربوط به سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۹۵ در کشور هند، به بررسی اشتغال‌زایی زنان و تأثیر آن در تقاضای نیروی کار پرداختند. نتایج این مطالعه نشان داد که شرکتهای تعاونی نقش مهمی در اشتغال زنان و ایجاد خود اشتغالی برای آنها داشته‌اند. همچنین اشتغال زنان در روستاها باعث کاهش فاصله بین عرضه و تقاضای نیروی کار در فصول پرکار کشاورزی - که نیاز به کارگر غیرخانوار کشاورز وجود دارد - گردیده و در فصول دیگر نیز باعث آزاد شدن نیروهای کار جدید جهت تأمین نیروی کار به ویژه برای صنایع روستایی شده است.

اما اکثر زنان خانوار روستایی سرمایه کافی برای ایجاد خوداشتغالی را نداشتند و نقش تعاونیها به ویژه تعاونیهای زنان، در این باره بسیار مهم بوده است به طوری که این تعاونیها توانستند سرمایه مورد نیاز برای خوداشتغالی زنان روستایی را تأمین کنند و بدین ترتیب زنان نقش بسزایی در درآمدزایی خانوار ایفا کردند. همچنین در مناطق روستایی که زنان کمتر در تولیدات کشاورزی مشارکت داشته‌اند و یا مشارکت آنها همراه با استثمار و پرداخت دستمزد کمتر بوده، شرکتهای تعاونی کشاورزی توانستند در افزایش سهم زنان در تولیدات کشاورزی و درآمدزایی نقش مهمی ایفا کنند. دونا و چینهوی حضور مؤثر زنان در خوداشتغالی و مشارکت در تولیدات کشاورزی را منوط به شرایط اجتماعی و اقتصادی و مذهبی خاص هر منطقه دانسته و بیان کردند که شرکتهای تعاونی برای موفقیت بیشتر خود در سهم کردن زنان (به ویژه در روستاها) در درآمد خانوار باید بر اساس شرایط هر منطقه عمل نمایند. در واقع ایجاد هماهنگی ساختاری با شرایط هر منطقه برای موفقیت تعاونیها الزامی می‌باشد. این دو محقق تعاونیهای ویژه زنان را الگوهای مناسبی برای اشتغال زایی آنها دانسته‌اند؛ چرا که دارای کلاسهای آموزشی و ترویجی هفتگی بوده و سبب ارتباط مستقیم زنان روستایی با یکدیگر و افزایش انگیزه‌های لازم جهت مشارکت زنان در درآمد زایی شده‌اند. نتایج مطالعه این محققان همچنین نشان می‌دهد خانوارهایی که در آنها زنان عضو تعاونی و در درآمد خانواده سهمی بوده‌اند، وضعیت بهتری به لحاظ اجتماعی و اقتصادی و رفاهی داشته‌اند.

سوامیناتان (Swaminatan, 1993) با استفاده از داده‌های مربوط به سالهای ۱۹۷۷-۱۹۸۵، تأثیرات نوگرایی در بازار اعتبارات روستایی و تغییرات در بازار اعتبارات هند را بررسی کرد و نتیجه گرفت تأمین سرمایه مورد نیاز کشاورزان خرده‌پا از سوی منابع اعتباری در افزایش درآمد و رهایی چرخه فقر مؤثر است. وی در روستاهای ناحیه تامیل نادوی هند به بررسی بخشهای اعتباری ناحیه و تأثیر اعتبارات پرداختی در تولید و سود کشاورزان پرداخت و نشان داد در این ناحیه اغلب بخش غیررسمی به پرداخت وام به کشاورزان می‌پردازد و در مناطقی که اعتبارات توسط تعاونیها یا مؤسسات نیمه دولتی اعتباری پرداخت می‌شود، تقاضا برای این

اعتبارت به ویژه از سوی کشاورزان کم درآمد بیشتر است. پرداخت اعتبارات کنترل شده توسط این تعاونیها و مؤسسات به کشاورزان خرده پا ابتدا سبب افزایش تولید و درآمد و سود آنها گردیده که این عامل تا حد زیادی کاهنده فقر در مناطق روستایی بوده است، سپس باعث تعدیل نرخهای بهره بخش غیررسمی (به عنوان اصلی ترین بخش تأمین کننده نیاز کشاورزان خرده پا) گردیده و در نتیجه از استثمار کشاورزان توسط بخش غیررسمی اعتباری جلوگیری شده است. در پایان مطالعه، سوامیناتان بر ضرورت تقویت بخشهای اعتباری به صورت تعاونیها و مؤسسات اعتباری برای افزایش درآمد روستاییان و حرکت جوامع روستایی به سمت تعادل درآمدی تأکید می کند.

تورات (Thorat, 1991) به بررسی پرداخت اعتبارت ارزان در مناطق روستایی هند و آثار آن بر کاهش فقر و اشتغالزایی پرداخت. وی ورود فناوری نوین در سالهای دهه ۱۹۴۰ را موجب افزایش معنادار نیاز روستاییان به اعتبارات و سرمایه دانست. در آن هنگام بخشهای خصوصی توانایی پرداخت اعتبار به کشاورزان، به ویژه کشاورزان خرده پا و کم درآمد، را داشتند. این عامل باعث دریافت هزینه های بالا برای پرداخت اعتبار به کشاورزان از سوی بخش غیررسمی اعتباری شده بود. در اوایل دهه ۱۹۵۰ بخشهای دولتی به فکر تقویت خود در پرداخت اعتبارات ارزان به روستاییان برای کاهش فقر در مناطق روستایی افتادند. اما برنامه بانکها اکثراً نتایج دلخواه را نمی داد و بیشتر اعتبارات نصیب کشاورزان پردرآمد و توانمند می گردید که در نتیجه برای افزایش درآمد انتقالی صرف کارهای غیرمربوط به کشاورزی می شد. در این دوران برای تعادل در پرداختها و بهینه نمودن پرداخت اعتبار، تعاونیهای اعتباری جدید در روستاها اقدام به همکاری با بخش رسمی نمودند که بیش از ۵۰ درصد پرداختهای بخش رسمی در روستاها برعهده این تعاونیها قرار گرفت.

نتایج مطالعه تورات همچنین نشان داد که دخالت تعاونیها در پرداخت اعتبار به کشاورزان، باعث بهبود وضعیت تعادل درآمدی در روستاها گردیده که نشاندهنده موفقیت تعاونیها در شناخت صحیح از گروههای هدف در پرداخت اعتبار بوده است. همچنین با

دخالت این تعاونیها در برنامه‌ریزی تولید، توزیع نهاده و کالاهای مصرفی به روستاییان، افزایش درآمد روستاییان و کاهش فقر در جوامع روستایی به طور چشمگیری تحقق یافته است.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

تجربیات جهانی در زمینه نقش تعاونیها در اشتغال‌زایی و کاهش فقر نشان می‌دهد که هرچند اشتغال‌زایی و مقابله با فقر در کشورها برنامه وسیع و جامعی می‌طلبند، ولی تعاونیها می‌توانند در این جریان نقش مؤثری داشته باشند. البته فقط ایجاد تعاونی نمی‌تواند در این باره مؤثر باشد و موفقیت در این امر به عوامل خاصی بستگی دارد: نخست اینکه در برنامه‌ریزی برای اشتغال‌زایی و مقابله با فقر توسط تعاونیها، شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نواحی باید مورد توجه قرار گیرد. دوم اینکه تعاونیها باید با ایجاد انگیزه‌های لازم بتوانند زمینه مشارکت اعضا را فراهم نمایند که یکی از راههای تحقق این امر جلب اعتماد آنان از طریق اعمال مدیریت توانمند می‌باشد. سوم اینکه توسعه منابع و امکانات تعاونیها باید مد نظر قرار گیرد؛ برای مثال توسعه منابع انسانی از طریق بهره‌گیری از نیروهای کارآمد و متخصص و توسعه امکانات تعاونیها در جهت افزایش توان آنها، در ایجاد درآمد مناسب برای اعضا از عوامل مؤثر در موفقیت تعاونیها در این باره می‌باشند. در پایان باید گفت به طور کلی تعاونیهای کشورهای توفیق داشته‌اند که نقش دولت در آنها به جنبه‌های حمایتی و ارشادی محدود شده و از دخالت در امور تعاونیها پرهیز کرده‌اند. در این باره نقش دولت باید محدود به اعطای تسهیلات اعتباری، آموزش و تدوین مقررات باشد و از دخالت در امور تعاونیها اجتناب گردد.

منابع

1. Agustin, J. R. (2001), Participation, cooperatives and performance: Analysis of Spanish manufacturing firms, *Research in Labor Economics*, 20: 83-103.

2. Birchall, J. (1996), Neither public nor private: The cooperative third way, *Journal of Cooperative Studies*, 85: 68-75.
3. Cecchini, S. and Ch. Scott (2003), Can information and communication technology applications contribute to poverty reduction? Lessons from rural India, *Indian Economic Review*, 38(2): 101-129.
4. Donna, R. & B. Chinhui (2001), The effects of women employment on demand for labor in rural areas, *Indian Journal of Agricultural Economics*, 56(1): 38-46.
5. Goheer, N. (1999), Rural finance for growth and poverty alleviation, *World Bank Working Paper*, No. 1569.
6. Lawson, R. (2000), Cooperative and poor : A review from within the cooperative movement, International Labor Office, Geneva, Switzerland.
7. Mcphail M.G. (2003), Colorado data for cooperative extension decade planning, www.worldbank.org/poverty/wrppoverty.
8. Malik, C. & S. Moshtag (1990), Relationship between rural poverty and credit discrimination in Pakistan, *Journal of Cooperative Studies*, 79:48-59.
- Osmani, S. (2001), Bangladesh dairy cooperative lifts farmers out of poverty, Food and Agriculture Organization, www.fao.org/poverty.
9. Pattiniemi, P. (1999), Labour cooperatives: A self-help solution to unemployment in Finland, World of Cooperative Enterprise, Plunkell Foundation, Oxford.
10. Pinsky, B. (2001), Overview of poverty reduction strategies, www.worldbank.org/poverty/wrppoverty.

11. Shrestha, M. and H. Munkner (1999), Strengthening the development of modern cooperatives in Nepal, [www. World Bank. org](http://www.WorldBank.org).

12. Swaminathan, M. (1993), Effects of modernization on rural credit market: A case study from Tamil Nadu, *Indian Journal of Agricultural Economics*, 48(1): 40-50.

13. Thorat, S. (1991), Regional dimensions of rural credit in India, *Indian Geographical Journal*, 66(2): 89-97.